

و تیرت چای زنتی با بان آفتاب	هم در قفس سحر شود پسته کرا
چنگ که بزهند نو آنگه و چون پند	لا وقت و اول در دل شش قرار
چون بر در حلقه آرزو کان آرزو	خط امان ز نادانه او ز کار کرا
صایب بهار زنتی صبا از کار زنتی	
تا در این شش زنتی زبا در بهار کرا	
دل بکار سپید و بر آرزو میگرد	کو چو کرد زلف طیفان میگرد قرار
غنی صفقار مارا برک بر بخت	عقلیت است اینک بگرد در آرزو
تو مگر در قفس بنان آرزو	بسیل آرزو بمان در آرزو قرار
دار و راهوشی عاشق بود جوان	صحن چون روشن شود پر در آرزو قرار
یکند ز کان صایب قطع لطفش	بار او که از کوچه پست از میگرد قرار
از انصاف ز غیبتیم از اعتبار	کو دینی کدم چون تو نم شب ار
چون بر زنتی بفرمان با عالم	کج کیمیم لطف مرزبان میوه دار
از غنای سیر و آفاق کشیم	با هر دم چاله و با بسج هم قرار
کاهی بسک عثمان زلفا کاتب	در کتب بر بیخ ناز من میگرد قرار

نامه

برق بسک عثمان زنتی در شب	زینهار در دل بنید بیدار شب
کونکری برونه بخت شاد است	هر ماهه بوی کبوه با در کار کرا
چون قفس سحر صمد برانی بیاد	از شرق زوال و میدار قنار
تا کس میباید بقیس کاشف	بکس نیست است قفس صایب
صایب اگر مانده هم میگویم	
از بوی بهای کجایی اشک شکر	
خشمی بچو بی بر زین کرا	دیگر وقت در مقدرت برین کرا
اینک استاره بری عثمان زین کرا	و بخت مرد است بر لبی خوش کرا
چون غنای دکنه فریب را	زینور و افغانه پر ز آنگس کرا
چون تو آنگران ز کدبان غنوز	جای از بسوی عشق خنوز کرا
اول کیر خنوز طوفان نوح را	دیگر بیا بر بوهس استین کرا
صایب علاج اشک در آب کرا	
کاهند و بکلمه سنج آفرین کرا	
منصور در بختی از جوید کرا	
این نوده سید ما زین شای کرا	

دقت